

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

مهران پیامی  
۱۵ می ۲۰۲۰

## تنهایی؛ معضلی انسانی در دوران نئولیبرالیسم

مارکس بیش از صد سال پیش به روندی اشاره کرده است که امروزه در جوامع سرمایه داری به معضل بزرگی برای انسان دوران امپریالیسم و مشخصاً نئولیبرالیسم تبدیل شده است. مارکس در توضیح انکشاف سرمایه داری در روند رو به رشد خود، می گوید که با رشد صنایع بزرگ و تقسیم کار و در نتیجه ساده شدن و یکنواخت شدن موضوع کار و جدائی نیروی کار (ناشی از مالکیت خصوصی) از تولید، به بیگانگی کارگران از تولید می انجامد. اما از خود بیگانگی که به دلیل اصلی جدائی نیروی کار از تولید شروع شده است، در روند خود به از خود بیگانگی در زمینه های دیگر اجتماعی هم می انجامد. از آن جمله است از خود بیگانگی فرهنگی، سیاسی و غیره.

جامعه سرمایه داری برای این که از خود بیگانگی نیروی کار به شورش های اجتماعی و اعتصابات و تظاهرات کشیده نشود، تلاش کرده است که واکسین و مسکن های فزیک و روانی را در جامعه آماده داشته باشد. از آن جمله است به دست گرفتن و کنترل فکری رسانه های جمعی، از این طریق افکار عمومی و سمت دهی به آن، رواج عقاید کهنه، به ابتدال کشیدن مناسبات انسانی و اجتماعی. رشد مواد مخدر و..... با تمام این احوال سیستم سرمایه داری به علت ماهیت استثمارگرانه اش قادر به حل از خود بیگانگی انسان عصر جدید به جامعه و مناسبات اجتماعی پیرامونی اش نیست. آمار مرگ و میر انسان ها در تنهایی هر روز بالاتر می رود. خود کشی در بین جوانان به یکی از راه های حل برای فرار از مشکلات در نظر گرفته می شود. هزاران دکتر و روانشناس های متخصص نیز هیچ راه حل اساسی برای این مشکل مگر مسکن های موقت ارائه نمی دهند. انسان عصر گلوبال سرمایه داری هر چه بیشتر به طرف تنهایی و دوری از جامعه و از خود بیگانگی سوق پیدا می کند. در حالی که تولید بیش از پیش اجتماعی شده است و میلیونها نفر در زنجیره تولید اجتماعی کار و فعالیت می کنند.

دلیل تشدید این روند چیست؟ دهه قرن بیستم میلادی که دوران رشد و شکوفائی سرمایه بود هنوز دولت های رفاه از بین نرفته بود. حضور جهان دو قطبی برخی محدودیت ها را برای جهان سرمایه داری در زمینه تهاجم به رفاه برای حداقل زندگی به وجود آورده بود. فروپاشی شوروی و از بین رفتن جهان دو قطبی و جنگ سرد موقعیت مقطعی و مشخصی را به سرمایه داری داد که تهاجم وسیعی را علیه دست آوردهای طبقه کارگر که در خدمت کل بشریت بود سازماندهی کند. این تهاجم در بسیاری جهات موفق بوده است. تهاجم به کشورهای جهان سومی و اشغال آنها، از بین بردن دولت های رفاه، رشد نئولیبرالیسم و برآمد گلوبالیسم عصر امپریالیسم، باعث درهم تنیدگی و ادغام بیشتر سرمایه شده است.

ادامه تهاجم سرمایه داری نئولیبرال در اشغالگری، به ویرانی کشاندن جوامع و به راه انداختن جنگ های داخلی، ملی بر سر اختلافات ملی، مذهبی و سیاسی باعث شده است که امنیت شغلی و فردی تقریباً در تمامی کشورها به درجات زیادی از بین رفته و فردگرایی (اندیویدوالیسم) بشدت رشد نماید. رشد تکنولوژی به علت این که اساساً در خدمت سرمایه است به روندی کاملاً متضاد که مکمل یک دیگر هستند یعنی کمبود کار و وجود لشکری عظیم از بیکاران در جوامع باعث تشدید فشار کار بر نیروی در حال کار نیز شده است، انجامیده است. مجموعه این مناسبات و روابط طبقاتی، جوامع را به میدان مسابقه به خاطر داشتن حداقل امکانات زندگی برای انسان عصر نئولیبرال تبدیل کرده است. حتی سرمایه داری برای این که از میدان تولید و مدیریت حذف نشود می باید به صورت دائم رشد نماید، این به دست نمی آید مگر این که امکانات اجتماعی کم شده، بیمه های اجتماعی از بین برود، امنیت اقتصادی و شغلی به صفر برسد و همزمان با گران شدن کالا در بازار دستمزدها کاهش پیدا کند. ایستائی در این دوران حتی برای بزرگ ترین کمپانی های عظیم چند ملیتی یعنی ورشکستگی، حذف شدن و یا ادغام در شرکت های دیگر رقیب. رقابت افسارگسیخته عصر جدید که عرصه های مختلف اجتماعی از جمله فرهنگی را هم در بر می گیرد. به طور فزاینده ای به دوری انسان از جامعه ای که هیچ کس در آن جوابگوی مشکلات عمومی نیست و دولت ها چشم خود را به علت دریافت مالیات بر هر نوع حق خوری و بی عدالتی می بندند، می انجامد.

دور شدن فرد از جامعه یعنی بی اهمیتی به تصمیماتی که دولت ها برای اداره جوامع اتخاذ می کنند، یعنی بی اهمیتی به سرنوشت جامعه و این همان سیاستی است که کاملاً با خواست تمامی دولت های سرمایه داری همخوانی دارد. اما سوسیالیست ها به عکس سرمایه داری به شرکت و اهمیت دادن مردم به ویژه فرودستان اجتماعی بر سرنوشت خود تأکید درجه اول را می گذارند. به همین دلیل در تمامی کشورهایی که در آن نظام سوسیالیستی حتی به مدت محدود برقرار شد. نقش توده ها از طریق شوراها و کمون ها باعث شد که جوامع انسانی از رشد چشم گیری در عرصه روابط انسانی برخوردار شوند.

سرمایه داری هرچه بیشتر به شدت استثمار می افزاید، با این کار صفوف عظیمی از کارگران و زحمتکشان جامعه را در برابر خود می یابد. کارگر و زحمتکشی که می خواهد سیستمی که او را به تنهایی و انفراد و رقابت با همکار خود کشیده است از ریشه براندازد.

معضل تنهایی در حقیقت پی آمد آن سیستم استثماری، ستمگری است که در عصر سرمایه داری نئولیبرال سعی می کند از اتحاد نیروی کار علیه خود به هر شیوه ممکن استفاده کرده و اجازه ندهد که نیروی کار متحد شود.

آمار کشور های مختلف نشان می دهد که در سی سال گذشته خودکشی، نزاع های فردی و گروهی، خشونت، طلاق، همسر کشی، اعتیاد به مواد مخدر رو به رشد بوده است. اما این روندی که سرمایه داری به خاطر رشد فردگرایی و تنهایی به آن شدت هم بخشیده است، تمرکز خود را بر روی نسل های جوان و از دوران آموزش ابتدائی آغاز کرده است. به طور مثال در مدارس در چند دهه گذشته سبکی از آموزش به نام آموزش گروهی یا team work به کار گرفته می شود که ظاهراً به آموزش گروهی توجه خاص دارد. این نوع آموزش به نوعی طراحی شده است که اولاً نقش فرد دانش آموز در این گروه ها بعد از نتایج کار که رقابت بین گروه های مطالعاتی را دامن می زند، مهمترین نکته است که معلم روی آن انگشت می گذارد. هرچه به کلاس های بالاتر درسی می روید این موضوع تشدید می شود به نحوی که رقابت برای رفتن به دانشگاهها حتی به مناسبات دوستانه دانش آموزان هم لطمه می زند. وقتی دانش آموز از محیط درسی به محیط کار می رود. رقابت برای حفظ کار او را مجبور می کند که در برابر بسیاری از ناعدالتی های اجتماعی ناشی از کمبود کار سکوت کند و خود را در محیط جدید بیگانه می یابد. به هر ترتیبی او سعی می کند که اگر

اعتراض نمی کند به قول معروف گلیم خود را از آب بیرون بکشد، اما متوجه می شود که بدون استثمار کردن و یا ستم و فشار به دیگران امکان بیرون کشیدن گلیم کار آسانی نیست؛ اخراج از کار و رها شدن در جامعه ای با قوانین مدافع استثمار کنندگان؛ عدم پشتیبانی از سوی نهادهای قدرت و قوانین اجتماعی او را مجبور می کند که از شخصیت دوگانه ای استفاده کند، در برابر بی عدالتی سکوت کند. دلزدگی از محیط به لحاظ روانی و اخلاقی اولین قدم ها برای شروع تنهایی است. در این سیستم انسان از مهمترین مسأله که منافع مشترک است ظاهراً و فقط ظاهراً بسیار دور است. همه در چرخه شتابان تولید به دنبال نان هستند، این امکان و وقت را پیدا نمی کنند که محیط انسانی خود را بشناسند. ظاهراً هم احتیاجی به این کار نیست و به قول معروف هر کس سرش در کار خودش است.

بارها در روزنامه ها خیر از فوت انسان ها در تنهایی و بی کسی درج می شود، همسایه ها با هم عملاً بیگانه هستند، حتی فامیل های نزدیک از رابطه های گرم گذشته فاصله گرفته و فقط حسرت آن را می خورند. جای سنگ های صبور های گذشته که دوست، نزدیکان، فامیل، خانواده بودند را دکترهای روانشناس، دکترهای اعصاب و ... گرفته است. رشد جوامع به رشد اندیویدوالیسم و تنهایی گرایش دارد. برای بسیاری از پراگماتیست های چپ تنهایی یک پدیده عادی است، آنها نقش ستم، استثمار افسار گسیخته سیستم سرمایه داری را در آن نمی بینند. تنهایی و رشد فردیت به جدائی کلیت جامعه انسانی انجامیده است. همه در چرخه تولید کل جامعه مشترک و در عین حال تنها هستند.

آیا در سیستم کنونی که بر اساس مالکیت خصوصی بنا شده است، می توان جامعه ای ساخت که در آن روابط انسانی جای رقابت و تنش ها را بگیرد. بیل کلینتن در دوران ریاست جمهوری خود ۱۹۹۲م گفت که ما در ۵۰ سال آینده به ۲۰ درصد نیروی کار فعلی جهان نیازمند هستیم. بدین مفهوم در ۲۲ سال آینده تکنولوژی و سیستم تولید ۸۰ درصد نیروی کار جهانی را از چرخه تولید به بیرون پرتاب خواهد کرد. او پیشنهادش این بود که باید با برنامه های گوناگون و سرگرم کننده این نیروی بیکار را سازماندهی کرد. جدا از این که پیشنهاد ریاست جمهور بیل کلینتن چقدر عملی خواهد بود و آمار ارائه شده توسط وی درست بود یا نه ولی نکته ای در اینجا حائز اهمیت است در صد رشد بیکاری در جهان در حال افزایش است. سایت ایبنا به نقل از ILO می نویسد:

آمارهای سازمان بین المللی کار (ILO) نشان می دهد که در سال ۲۰۱۸، حدود ۵.۷ میلیارد نفر در سن کار بوده اند که از این تعداد، ۳.۳ میلیارد نفر آنها شاغل و دو میلیارد نفر خارج از گستره نیروی کار بوده اند.

این آمار نشان می دهد که حدود ۳۵ درصد نیروی کار جهان جزء لشکر بیکاران بوده اند. ما با گسست دایمی نیروی کار از تولید و تکیه به کمک های دولتی برای اداره زندگی هستیم. کمک های دولتی یا حقوق بازنشستگی حق هر فردی از جامعه است که به علت مشکلات و کار طولانی بتواند در مدتی که قادر به کار و فعالیت نیست از امکانات اجتماعی برخوردار باشد. اما این کمک ها بودجه های مالی در حد فقر و زیر خط فقر هستند. سرمایه داری با این کمک ها لشکر بیکاری را که سرمایه داری برای تضمین نیروی کار در جامعه به وجود آورده است تغذیه می کند و آماده نگه می دارد و جلوشورش های گرسنگان جامعه تحت کمک های انسانی می ایستد. و در اینجا است که می گویند فرد شخصیت فردی خود را در برابر سرمایه از دست می دهد و سرمایه دار شخصیت سرمایه است. فقراء کدام شخصیت اجتماعی را بروز می دهند وقتی هیچ امکانی برای حضور خود به عنوان تأثیرگذار و تأثیر پذیر نمی بینند. وقتی روان اجتماعی انسان به عنوان موجودی اجتماعی به موجودی فردی و تنها تبدیل می شود. هیچ روان کاوی قادر به رفع این دوگانگی نیست. برای حل این مشکل باید پایه های روابطی را پی ریزی کرد که دوگانگی انسان به عنوان فردی و موجودی اجتماعی از بین برود. فردیت انسان با محور اجتماعی او هیچ تضاد اساسی نداشته باشد. این

مناسبات در کجا و چه موقعی شکل خواهد گرفت ؟ ما پیشگو نیستیم ولی می توان پایه های اساسی روابط انسانی آن را در جامعه ای دید که بر سر در آن نوشته شده است ؛ یکی برای همه و همه برای یکی ؛